دخترم با خنده می‌گفت: «مامان، چقدر حوصله داری!» و من در دلم می‌گفتم: «این بچه‌ها هم دخترهای من هستند.» کم‌کم پیام‌های محبت‌آمیزشان آغاز شد. گل، قلب، شکلک‌های کودکانه و... . من هم با همان زبان کودکانه پاسخشان را می‌دادم. امروز باور دارم گاهی پیامی محبت‌آمیز اثر ماندگارتری از یک ساعت تدریس دارد.

و اما درسی از یک واژه

در همان روزهای ابتدایی کرونا و آموزش مجازی، یکی از همکاران فرهنگی‌ام هنگام تدریس، واژهٔ «آنلاین» را به اشتباه «آیلان» تلفظ کرد. فیلم کوتاهی از آن کلاس منتشر شد و برخی او را مسخره کردند.

این اتفاق برای من تلخ بود؛ نه به خاطر تلفظ اشتباه یک واژه، بلکه به این دلیل که فراموش کرده بودیم پشت آن صفحهٔ نمایش معلمی ایستاده است که با همهٔ وجود تلاش می‌کند آموزش را زنده نگه دارد. آن روز بیش از همیشه فهمیدم که فناوری، بدون اخلاق، نمی‌تواند به تربیت انسان‌های بهتر کمک کند.



تجربه‌ای که راه آینده شد

پس از گذر از بحران کرونا، وقتی دوباره مدرسه‌ها مدتی غیرحضوری شد، دیگر غافلگیر نبودیم. این بار، علاوه بر حضور در کلاس‌های مجازی، بیش از گذشته با دانش‌آموزان ارتباط گرفتیم، حالشان را پرسیدیم و تلاش کردیم احساس تعلق آنان به مدرسه حفظ شود. تجربه به ما آموخته بود که در شرایط ناپایدار، مهم‌ترین سرمایهٔ مدرسه، اعتماد و ارتباط با دانش‌آموز و خانواده است.

سخن پایانی

امروز که به آن روزها می‌اندیشم، احساس می‌کنم بحران‌ها بیش از آنکه مدرسه را تغییر دهند، نگاه مرا تغییر دادند. آن روزها بیش از هر زمان دیگری فهمیدم که مدیریت مدرسه، برای من فقط ادارهٔ مجموعه‌ای آموزشی نبود؛ شکل دیگری از مادری‌کردن بود. روزهایی که گاه شنونده بودم و همدل، گاه تکیه‌گاه دانش‌آموز و گاه حامی معلم.

اگر امروز از آن روزها درسی با خود آورده باشم، این است که تربیت همه‌جانبه، پیش از آنکه به کتاب و کلاس وابسته باشد، به حفظ پیوندهای انسانی میان معلم، دانش‌آموز، خانواده و مدیر وابسته است. در شرایط ناپایدار، مدرسه را نه دیوارهایش که دل‌هایی زنده نگه می‌دارند که برای کودکان می‌تپند. مدرسه را نه با بخشنامه‌ها، بلکه با رابطه‌ها می‌توان اداره کرد و من این حقیقت را در روزهای ناپایدار زندگی آموختم. ■



■ **دبیرستان دخترانهٔ دورهٔ اول:**

• **حسرتِ یک خداحافظی:** حسرتِ تمام شدن آن سال تحصیلی و خداحافظی نکردن با معلم علوم مهربانمان، تا همیشه در گوشه‌ای از قلبم باقی خواهد ماند.

انعکاس ناگفته‌ها

کلاس درس در محاصرهٔ بحران

■ **نجمه مسعودی**
دبیر ریاضی دبیرستان دخترانهٔ دورهٔ اول



نجمه مسعودی، دارای مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد ریاضی از دانشگاه یزد، از دبیران ریاضی متوسطهٔ دورهٔ اول در مجتمع آموزشی جوادالائمه (ع) است. وی از سال ۱۳۸۶ تاکنون با این مجموعه همکاری داشته و در طول این سال‌ها به تدریس ریاضی پرداخته است.

تاریخ امتحان ریاضی، نهم اسفندماه بود. آن روز، بچه‌ها مشغول امتحان بودند و سکوت سنگینی فضای سالن‌های مدرسه را پر کرده بود که پیامکی تلفن همراهم را لرزاند: «جنگ شد!»

دوستی دارم که اعتراف می‌کند هر وقت سروکلهٔ بحرانی در زندگی‌اش پیدا می‌شود، در همان لحظه به دنبال چاره می‌گردد و تمام انرژی‌اش را برای حل مشکل صرف می‌کند؛ اما پس از رفع بحران، به سوگواری می‌پردازد و زمان می‌برد تا دوباره خودش را پیدا کند. **شما، به‌عنوان معلم، با بحران جنگ و آموزش مجازی چه کردید؟** چگونه کلاس را با وجود صدای جنگنده‌ها مدیریت می‌کردید؟ با ترس بچه‌ها چگونه مواجه می‌شدید؟ چگونه دانش‌آموزانی را که تا صبح پیگیر اخبار جنگ بودند یا در شبکه‌های اجتماعی پرسه می‌زدند، دوباره به کلاس و درس برمی‌گرداندید؟

آیا تا به حال کلاس یا دانش‌آموزانی داشته‌اید که در کلاس حضوری به‌خوبی همکاری می‌کردند، اما در کلاس برخط ساکت می‌شدند و به‌سختی در بحث‌ها مشارکت می‌کردند؟ وقتی پیگیر می‌شدید، متوجه می‌شدید که برخی از بچه‌ها از گپ‌ها یا عکس‌های همکلاسی‌هایشان اسکرین‌شات می‌گرفتند و آن را دستاویز تمسخر یا آزار قرار می‌دادند. همین موضوع، جسارت حرف‌زدن و مشارکت را از کلاس می‌گرفت. شما با قلدری‌های مجازی چه می‌کردید؟ کلاس مجازی به کلاس شیشه‌ای می‌ماند؛ انگار خانواده وسط کلاس شما نشسته است. اعضای جدیدی که دلشان می‌خواهد فرزندشان متفاوت‌تر از بقیه دیده شود. با این اعضای جدید کلاس چه می‌کردید؟

موج تازه‌واردها را که پشت سر می‌گذاشتیم، تازه با توفان تصمیم‌گیری‌های لحظه‌ای و نوسان‌های مدیریتی روبه‌رو می‌شدیم؛ مثل صبحی که تصمیم بر برگزاری حضوری امتحانات

...ادامه در صفحه بعد



پایان نیم‌سال گرفته می‌شد و شب هنگام اعلام می‌کردند که امتحانات غیرحضوری برگزار خواهد شد. با سوء مدیریت‌ها چه می‌کردید؟

سونامی تقلب‌های دانش‌آموزان هنگام امتحان هم داستان خودش را داشت. عده‌ای معلم‌نما که پول می‌گرفتند تا به جای دانش‌آموزان امتحان بدهند و چنان ناشیانه با پاسخ‌های درست، خطی خوش و بدون حتی یک خط خوردگی می‌نوشتند که حس عجیبی به آدم دست می‌داد. با آن حس‌های غریب چه می‌کردید؟

درست است که ذهن انسان‌ها دست‌نیافتنی است، اما معلم هر روز تلاش می‌کند از چهره، سکوت و رفتار دانش‌آموز، حال درونی او را بشناسد. از چهرهٔ دانش‌آموز می‌فهمد که با کلاس همراه است یا ذهنش جای دیگری است. با چهره‌هایی که دیگر دیدنی نبودند، چه می‌کردید؟

مطلبی که در آموزش حضوری فقط چند دقیقه برای تدریسش زمان می‌برد، در کلاس مجازی گاهی به چند جلسه نیاز داشت تا مفهوم آن منتقل شود. وقتی تدریس تمام می‌شد، چند نفر می‌گفتند: «اینترنت قطع شد. صدایتان را نداشتیم. می‌شود دوباره توضیح بدهید؟» با اینترنتِ بود و نبود چه می‌کردید؟

راستی، شما هم شنیدید که خوش به حال شما معلم‌ها که در خانه هستید؛ چقدر کارتان راحت شده است! با اعضای خانواده‌تان که همگی درگیر کلاس مجازی شما بودند و گاهی از آن شاکی می‌شدند که نمی‌توانند در خانهٔ خود راحت باشند، چه می‌کردید؟ وقتی تمام تلاش خود را برای تهیهٔ اینترنت پرسرعت و تجهیزات الکترونیکی مناسب به کار بسته بودید، صدای نان خشکی، ساخت‌وساز ساختمان بغلی کافی بود تا در کمترین زمان، کلاس شما را به هم بریزد، با صداهای اضافی اطراف چه می‌کردید؟

اگر هم مادر بودید و هم معلمی که خودش همهٔ حواس پنج‌گانه‌اش را به کار بسته بود تا کلاس مجازی‌اش را به بهترین شکل برگزار کند، با فرزند محصلتان که روی تخت خوابش برده بود و مدرسه پیگیر حضور او در کلاس بود، چه می‌کردید؟

تصور کنید در حال درس‌دادن هستید و حسی به شما می‌گوید نرگس حواسش به کلاس نیست و ممکن است مطلب را متوجه نشده باشد. چندین بار صدایش می‌زنید. بالاخره صدا را وصل می‌کند، اما صدای گریهٔ کودکی اجازهٔ گفت‌وگو نمی‌دهد. اجازه می‌خواهد برود و بچه را ساکت کند. می‌گوید پدر و مادرش با هم دعوا کرده‌اند، مادرش چهار روز است خانه را ترک کرده و او باید برادر دوساله‌اش و کلاس برخط خواهر کلاس اولی‌اش را سر و سامان دهد. با کلاسی برخط که وسط مشکلات خانوادگی بچه‌ها سر درآورده است، چه می‌کردید؟

اکنون زمانی است که آن بحران سپری شده است و البته برای سوگواری پس از آن فرصتی نیست؛ چون ظاهراً جنگ، آلودگی هوا، ناترازی انرژی و ... زورشان بیشتر به نیمکت‌های مدرسه می‌رسد. آرزو می‌کنم دیگر کلاس درس آماج چنین توفان‌هایی نشود اما اگر چنین شد، به نظر می‌رسد مهم‌ترین ابزار معلمی در میانهٔ بحران، به‌ویژه زمانی که شاید تنهاست، ارتباط مؤثر و گفت‌وگو با دانش‌آموز باشد. این ارتباط نه توصیه‌ای کلی، بلکه تنها پلی است که در نبود کلاس حضوری، در نبود چهره‌های دیدنی و در میان صداهای قطع‌ووصل‌شدهٔ اینترنت، معلم را به دنیای درونی دانش‌آموز وصل نگه می‌دارد. وقتی قلاب ارتباطی معلم به دانش‌آموز گره بخورد و او احساس امنیت کند، درس‌دادن و درس‌خواندن شیرین‌تر و آسان‌تر خواهد شد. راه رسیدن به این ارتباط، شناخت است؛ همان شناختی که در بحران، دیرتر و با دشواری بیشتری به دست می‌آید، اما نبودش، دانش‌آموز را در سکوت و تنهایی خودش رها می‌کند. بنابراین، سؤالی که بهتر است به دنبال پاسخ آن باشیم، این است: «چگونه می‌توانیم سریع‌تر و امن‌تر به شناختی کافی و درست از بچه‌ها برسیم؟» این پرسش را نباید معلم به‌تنهایی پاسخ دهد. امید که مسئولان، مدیران، خانواده‌ها و حتی معلم‌ها یکدیگر را در شرایط بحران بیشتر درک کنند و ابزارهای این شناخت را در اختیار معلم بگذارند تا او بعد از سپری‌شدن روزهای سخت، به‌جای سوگواری بعد از بحران، بتواند خود را برای طراحی‌های آموزشی بهتر بازآفرینی کند. ■

■ **دبستان دخترانهٔ دورهٔ دوم ناحیهٔ ۲**

• **ترکیبِ ترس و خاطره:** خبر جنگ حس عجیبی داشت؛ هم ترس از دورِی دوستان و هم خوشحالی از تعطیلی. دوران جنگ به تهران رفتیم و کنار خانواده خوش می‌گذشت. وقتی به یزد برگشتم، دیدارِ حضوری در کلاس رفع‌اشکال و جشن روز معلم در پارک ریحان، شیرین‌ترین خاطراتم شد. آرزو می‌کنم دیگر جنگ نشود و مدرسه همیشه حضوری باشد. (آرمیتا صادقیان)



• **آرامشِ معلم:** روز اول که خبر جنگ آمد و قرار شد صبر کنیم تا مامان‌هایمان بیایند، معلم مهربانمان کنار ما بچه‌ها روی زمین نشسته بود و بهمون دلداری و آرامش می‌داد.